



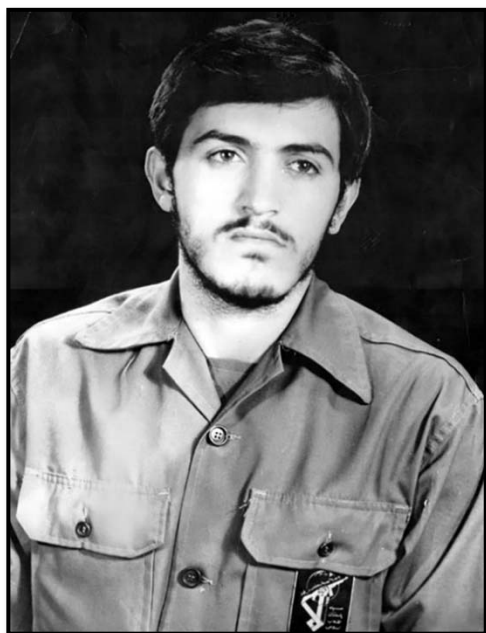
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار،

بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

سوره مبارکه آل عمران _ آیه ۱۶۹

سردار شهید سر لشگر مهدی زین الدین



جنگی که در روزهای پایانی شهریورماه ۱۳۵۹ هجری شمسی توسط دیکتاتور معدوم عراق، صدام حسین به مردم ایران تحمیل شد؛ ظهور اسطوره هایی را در پی داشت که غیر از تاریخ صدر اسلام، در هیچ برهه ای از تاریخ بشر نشانی از آنها نیست.

و مهدی زین الدین یکی از این اسطوره هاست؛ اسطوره ی زنده.

شهید زین الدین ۲۴ اسفند ۱۳۳۸ خورشیدی در تهران متولد شد. هنگامی که متولد شد مسئولیت مادر او در تربیت و پرورش این فرزند، بیش از پیش شد و این معلم قرآن، فرزندش را با آیه کتاب عشق پروراند و مهدی از کودکی، قرآن را یاد گرفت.

در پنج سالگی به دلیل فعالیت های مبارزاتی پدرش به همراه خانواده به خرم آباد مهاجرت کرد. از کودکی دارای نبوغ فکری بسیار بالا بود. در جوانی علاوه بر کار و تلاش در کنار پدرش در بیش تر فعالیت های فرهنگی - دینی شرکت می کرد. استعداد بی نظیر او سبب شد پایه های تحصیلی دوره ابتدایی را به صورت جهشی بخواند و با نمره ای خوب قبول شود.

فعالیت سیاسی او از زمانی آغاز شد که آیت الله مدنی به خرم آباد تبعید شد. مهدی به شدت جذب ایشان شد و در خدمت او بود و در آنجا شکل سیاست و مبارزه را آموخت. در همان سنین جوانی که به دبیرستان می رفت حزب رستاخیز تشکیل شد و در تمام خرم آباد دو جوان پیدا شدند که عضویت این حزب را نپذیرفتند. یکی از این دو جوان شهید زین الدین بود که بر این اساس از مدرسه اخراج شد.

مهدی که جزو نابغه های کشور بود بعد از گرفتن دیپلم، موفق به قبولی در دانشگاه شیراز در رشته پزشکی با رتبه ۴ شد، اما همزمان با این اتفاق خوب، پدرش را به جرم حمایت از امام (ره) از خرم آباد به سقز تبعید کردند، به همین دلیل او از ادامه تحصیل منصرف شد، زیرا اعتقاد داشت و می گفت: «مغازه پدرم سنگر است و رژیم پهلوی با تبعید پدرم می خواهد سنگر محکم او خالی بماند، ولی من نمی گذارم این سنگر مبارزه خالی بماند.»

بعد از مدتی دعوت نامه ای از پاریس برای ادامه تحصیل، برای وی فرستاده شد و شهید زین الدین به دنبال اعتصاب عمومی مردم و تعطیلی مغازه ها، مغازه پدرش را تعطیل کرد و تصمیم گرفت با دانشگاه های فرانسه مکاتبه کند، اما وقتی نظر امام خمینی (ره) را در خصوص ادامه تحصیل جوانان در خارج جویا شد که امام به جوانان ایرانی توصیه کرد، به ایران برگردید، زیرا ایران به جوانانی مثل شما نیازمند است، از عزیمت به خارج از کشور برای ادامه تحصیل انصراف داد.

در آبان ۱۳۵۷ و با اوج‌گیری مبارزه‌های مردمی مقابل رژیم پهلوی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی، مهدی به همراه خانواده به قم آمد تا فصل جدیدی از مبارزات سیاسی خود را در کانون انقلاب اسلامی آغاز کند.

بعد از پیروزی انقلاب جزو نخستین افرادی بود که جذب نهاد جهاد سازندگی شد و با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم، برای انجام وظیفه شرعی و اجتماعی خود و حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب به این نهاد پیوست. در آغاز طوفان‌ها و بحران‌های انقلاب در قم، در سن ۲۰ سالگی مسؤول اطلاعات سپاه شد و با زکات و درایت فتنه گروهک "خلق مسلمان" را در شهر قم خاموش کرد. همچنین در سرکوب مخالفان جمهوری اسلامی در شهر تبریز نقش بسزایی داشت.

جنگ کردستان که شروع شد به همراه دوستان داوطلبانه به کردستان رفت و از اتوبوسی که آنان را برده بود، تنها شش نفرشان بازگشتند و بقیه دوستان به شهادت رسیدند.

با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، به همراه یک گروه صد نفره با گذراندن آموزش‌های کوتاه، به جبهه رفت و پس از مدتی مسؤول واحد شناسایی و بعد از آن مسؤول واحد اطلاعات عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دزفول و سوسنگرد و پس از مدتی نیز به سمت فرماندهی لشکر امام علی ابن ابی‌طالب (ع) منصوب شد.

مهدی در عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر، مسئولیت اطلاعات عملیات قرارگاه نصر را پذیرفت و در عملیات رمضان به سرپرستی تیپ ۱۷ علی ابن ابی‌طالب (ع) قم و سرانجام به فرماندهی لشکر ۱۷ علی ابن ابی‌طالب (ع) قم منصوب شد.

ویژگی‌ها و سیره اخلاقی

قلب مؤمن، سرشار از آرامش است و دلهره هرگز در آن راه ندارد. زمانی که دشواری‌ها فرامی‌رسند و انسان در برابر سختی‌ها قرار می‌گیرد، این قلب روشن شده به نور ایمان است که به آسودگی و آرامش فرا می‌خواند. جنگ با تمام رعب و وحشتش، برای عده‌ای، تنها صحنه کوچکی از آزمایش خداوند بود تا مؤمنان را محک بزند. شهید زین الدین، نمونه برجسته‌ای از این گونه انسان هاست.

دشمن با همه توانمندی‌های خویش، در برابر قدرت ایمان چنین مردانی به زانو درآمده بود. از این رو، زین الدین با خیالی آسوده وارد منطقه دشمن می‌شد. آنجا را شناسایی می‌کرد و اطلاعات را به دست می‌آورد. میدان‌های مین، کانال‌ها، سیستم‌های هشداردهنده، سلاح‌های پیشرفته و سنگرهای مستحکم دشمن، هیچ کدام کوچک‌ترین تشویشی در او ایجاد نمی‌کرد.

صلابت و آرامش او، همه را متعجب کرده بود. زین الدین، مردی خاکی و بی غرور بود. همیشه لباس بسیجی به تن داشت، پوتین‌هایش رنگ و رو رفته بودند و موهای سرش را مانند سربازان عادی می‌تراشید. متواضع بود.

چیزی که محبت زین الدین را در دل‌ها جا می‌کرد، سادگی‌اش بود. دنبال تشریفات و در بند پست و مقام نبود. راحت بود و بی تکلف. در جمع رزمندگان بود؛ با آن‌ها غذا می‌خورد، درد دل‌هایشان را می‌شنید و از همه مهم‌تر، به آنان بسیار احترام می‌گذاشت. این بود که خواسته یا ناخواسته، همه را دنبال خود می‌کشید.

شیفتگی و محبت ویژه‌ای به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) داشت. با شناختی که از ولایت فقیه داشت از صمیم قلب به امام خمینی(ره) عشق می‌ورزید. با قبلی مملو از اخلاص، ایمان و علاقه از دستورات و فرامین آن حضرت تبعیت می‌نمود. به دقت پیامها و سخنرانیهای ایشان را گوش می‌داد و سعی می‌کرد که همان را ملاک عمل خود قرار دهد و از حدود تعیین شده به هیچ وجه تجاوز نکند. او در سخت‌ترین مراحل جنگ با عمل به گفته‌های حضرت امام خمینی(ره) خدمات بزرگی به جبهه‌ها کرد. می‌گفت: «ما چشم و گوشمان به رهبر است، تا ببینیم از آن کانون و مرکز فرماندهی چه دستوری می‌رسد، یک جان که سهل است، ای کال صدها جان می‌داشتیم و در راه امام فدا می‌کردیم.»

حفظ اموال بیت‌المال برای شهید زین‌الدین از اهمیت خاصی برخوردار بود. همواره در مسئولیت و جایگاهی که قرار داشت نهایت دقت خود را به کار می‌برد تا اسراف و تبذیر نشود. بارها می‌گفت: «در مقابل بیت‌المال مسئول هستیم.»

در استفاده از نعمتهای الهی و حتی غذای روزمره میانه‌روی می‌کرد. او خود را آماده رفتن کرده بود و همواره برای کم کردن تعلقات مادی تلاش می‌کرد. ایثار و فداکاری او در تمام زمینه‌ها، بیانگر این ویژگی و خصوصیتش بود. برای اخلاص و تعهد آن شهید کمتر مشابهی می‌توان یافت. او جز به اسلام و انجام تکلیف الهی خود نمی‌اندیشید. در مناجات و راز و نیازهایش این جمله را بارها تکرار می‌کرد: «ای خدا! این جان ناقابل را از ما قبول بفرما و در عوض آن، فقط اسلام را پیروز کن.»

از آنجا که برادران، ایشان را به عنوان الگویی برای خود قرار داده بودند، سعی می‌کردند اخلاق و رفتارشان مثل ایشان باشد. او شخصیتی چند بعدی داشت: شخصیتی پرورش یافته در مکتب انسان ساز اسلام. خیلی‌ها شیفته اخلاق، رفتار، مدیریت و فرماندهی او بودند و او را یک برادر بزرگتر و معلم اخلاق می‌دانستند. زیرا او قبل از آنکه لشکر را بسازد، خود را ساخته بود.

اخلاق و رفتار او باتوجه به اقتضای مسئولیتهای نظامی‌اش که دارای صلابت و قدرت خاصی بود، زمانی که با بسیجیان مواجه می‌شد برادری صمیمی و دلسوز برای آنها بود.

شهید مهدی زین‌الدین در زمینه تربیت کادرهای پرتوان برای مسئولیت‌های مختلف لشکر به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده بود که در واحدهای مختلف، حداقل سه نفر در راس امور و در جریان کارها باشند. می‌گفت: «من خیالم از لشکر راحت است. اگر چند ماه هم در لشکر نباشم مطمئنم که هیچ مسئله‌ای به وجود نخواهد آمد.»

در کنار این بزرگوار صدها انسان ساخته شدند، زیرا رفتار و صحبت‌هایش در عمق جان نیروهای رزمنده می‌نشست. بارها پس از سخنرانی، او را در آغوش خویش می‌کشیدند و بر بالای دست‌هایشان بلند می‌کردند.

او یکی از فرماندهان محبوب جبهه‌ها به شمار می‌آمد. فرماندهی که نور معرفت، تقوا، صبر و استقامت سراسر وجودش را فراگرفته بود و این نورانیت به اطرافیان نیز سرایت کرده بود. چنانچه گفته می‌شود: ۷۰٪ نیروهای پاسدار و بسیجی آن لشکر، نماز شب می‌خواندند.

درخشش در جنگ تحمیلی، خیبرشکن جبهه

این سردار سرافراز اسلام خیلی دقیق یگان‌های رزمی را شناسایی می‌کرد و رزمندگان اسلام را هدایت می‌کرد و توانست ضربات کوبنده‌ای را به پیکر نظامیان بعثی وارد کند. بخشی از موفقیت‌هایی را که رزمندگان در عملیات فتح المبین به دست آوردند. به دلیل تلاش‌های وی و همکاری‌اش در زمان مسوولیت اطلاعات - عملیات سپاه دزفول و محورهای عملیاتی بود.

او در عملیات بیت المقدس هم نقش زیادی داشت و در این عملیات مسوول اطلاعات - عملیات قرارگاه نصر بود. مهدی زین الدین در این مدت موفق شد تا درایت و کاردانی خود را ثابت کند و به خاطر شجاعت و استعداد رزمی در عملیات رمضان به عنوان فرمانده تیپ علی‌بن ابیطالب انتخاب شود.

تیپ علی‌بن ابیطالب (ع) در عملیات رمضان جزو یگان‌های مانوری و خط شکن بود و توانست با فرماندهی و هدایت شهید زین الدین به لشکر تبدیل شود. این لشکر در بیشتر عملیات‌های جنگ از جمله عملیات محرم، والفجر مقدماتی، والفجر ۳ و والفجر ۴ نقش تعیین کننده‌ای را به عهده داشت و به عنوان یکی از یگان‌های موفق در صحنه‌های نبرد می‌درخشید.

بعد از عملیات‌های والفجر زمزمه آزادسازی جزایر مجنون برخاست. شهید زین الدین به عنوان طراح و برنامه ریز اصلی عملیات وارد عمل شد. دشمن در عملیات خیبر از هوا و زمین و با انواع جنگ‌افزارها و هواپیماها و پرتاب گلوله توپ و خمپاره جزایر مجنون را آماج حملات قرار داده بود، مهدی و یگان زیر امرش با قدرت جنگیدند و مقاومت کردند. نیروها همان‌طور که او طراحی کرده بود به سوی دشمن بعثی رفتند و با شکستن خطوط آن‌ها، توانستند جزایر مجنون را فتح کنند.

به همین خاطر لقب سردار فاتح خیبر را به او دادند و با عنوان «خیبرشکن» از او نام می‌بردند.

شهادت

مهدی زین‌الدین در حالی که تنها ۲۵ سال داشت مورخ ۲۷ آبان ۱۳۶۳ خورشیدی به همراه برادرش مجید (که مسئول اطلاعات و عملیات تیپ ۲ لشکر علی بن ابیطالب (ع) بود) جهت شناسایی منطقه عملیاتی از باختران کرمانشاه به سمت سردشت در آذربایجان غربی حرکت می‌کنند. در آنجا به برادران می‌گویند: من چند ساعت پیش خواب دیدم که خودم و برادرم شهید شدیم! موقعی که عازم منطقه می‌شوند، راننده شان را پیاده کرده و می‌گویند: «خودمان می‌رویم. حتی در مقابل درخواست یکی از برادران، مبنی بر همراه شدن با آنها، برادر کوچکش مجید به او می‌گوید: تو اگر شهید بشوی، جواب عمویت را نمی‌توانیم بدهیم، اما ما دو برادر اگر شهید بشویم جواب پدرمان را می‌توانیم بدهیم.»

فرمانده محبوب بسیجی‌ها در منطقه تپه ساروین با گروهک‌های ضد انقلاب درگیر و به فیض شهادت نائل می‌آید. پیکر مطهر سردار شهید مهدی زین‌الدین فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی‌طالب (ع) و برادرش شهید مجید زین الدین در قم باشکوه تشییع و سپس در قطعه ۵ گلزار شهدای علی بن جعفر قم به خاک سپرده شد.

فرازی از وصیت نامه شهید:

اولین شرط لازم برای پاسداری از اسلام، اعتقاد داشتن به امام حسین (ع) است. هیچ کس نمی‌تواند پاسداری از اسلام کند در حالی که ایمان و یقین به اباعبدالله الحسین (ع) نداشته باشد. اگر امروز ما در صحنه‌های پیکار می‌رزیم و اگر امروز ما پاسدار انقلابمان هستیم و اگر امروز پاسدار خون شهدا هستیم و اگر مشیت الهی بر این قرار گرفته که به دست شما رزمندگان و ملت ایران، اسلام در جهان پیاده شود و زمینه ظهور حضرت امام زمان (عج) فراهم گردد، به واسطه عشق، علاقه و محبت به امام حسین (ع) است. من تکلیف می‌کنم شما «رزمندگان» را به وظیفه عمل کردن و حسین وار زندگی کردن. در زمان غیبت کبری به کسی «منتظر» گفته می‌شود و کسی می‌تواند زندگی کند که منتظر باشد، منتظر شهادت، منتظر ظهور امام زمان (عج). خداوند امروز از ما همت، اراده و شهادت طلبی می‌خواهد.

پیام آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در پی شهادت سردار زین‌الدین

آیت‌الله خامنه‌ای که در زمان شهادت شهید زین‌الدین، ریاست جمهوری اسلامی ایران و ریاست شورای عالی دفاع را برعهده داشتند در پیامی از مقام شهید مهدی زین‌الدین تجلیل کردند در این پیام آمده است: شهادت سردار شجاع اسلام مهدی زین‌الدین و برادر فداکارش مجید را به یکایک افراد و فرماندهان لشکر ۱۷ قم و به همه فرماندهان سپاه پاسداران تبریک و تسلیت می‌گویم. بی شک این خون‌های پاک، همگان را در پیگیری هدف‌های بزرگ اسلامی مصمم‌تر و بازوی پرتوان رزمندگان را نیرومندتر می‌سازد. سردار شهید این لشکر، شهید مهدی زین‌الدین که به حق می‌توان گفت از ستارگان درخشان بود، با فقدان خود ما را داغدار کرد.

در وصف شهید مهدی زین‌الدین

ای سردار رشید اسلام و انقلاب!

ای زینت و نگهدار دین!

ای زین‌الدین!

هنوز ستاره‌های ماووت و شملچه و مجنون، حماسه آفرینی‌های تو را می‌ستایند و به عشق پایمردی‌های تو، بر کوه‌های غرب و بیابان‌های جنوب، سوسو می‌زنند. هنوز دامنه‌های برف گرفته کردستان و قله‌های بلندش، رشادت تو را برای هم تعریف می‌کنند و هنوز دشت‌های تفتیده جنوب و نیزارهای مجنون، وسعت بی‌انتهای عشق و بردباری تو را زمزمه می‌نمایند.

نسیم گرم به یاد آن روزهایی که در چفیه ات می‌پیچد و صورت غبار آلود و مصمم تو را نوازش می‌کرد، بر خاکریزهای هموار شده می‌گذرد و خاطرات رشادت و پایمردی تو را ورق می‌زند. هنوز رودخانه «بهمن شیر» و «اروند» نوای روز جدایی تو را در دل می‌گذرانند و آرام به یادت اشک می‌ریزند. داغ تو سردار رشید، پشت همه را خم کرد و چشمان بسیجی‌ها را بارانی کرد.

نامت که گره خورده با رشادت و اشک است، همیشه پاینده باد.

سردار شهید مجید زین الدین



شهید مجید زین الدین، فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ ۲ لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در هفتم شهریور ماه سال ۱۳۴۳ ه. ش در تهران متولد شد و در خانواده ای مبارز و منتظر که در روزگار دراز ستم شاهی زندگی را در حال تعب و شدائد گذرانده و چشم براه انقلابی بودند که به این دوران خمودی و سیاهی پایان بخشد، تربیت گردید.

یکسال بعد از تولدش، جو فرهنگی آن روزهای تهران خانواده زین الدین را مجبور کرد به خرم آباد کوچ کنند. پدر، انقلابی و اهل مبارزه بود. مدتی بعد به خاطر فعالیت های حاج عبدالرزاق، به سقز و سپس به اقلید فارس تبعید شدند.

مجید خوش استعداد بود؛ زبان کردی را همان روزهای ابتدایی که در سقز بودند از بچه های مدرسه یاد گرفت. بعدها همین زبان در جنگ به کارش آمد؛ گره گشای بسیاری از شناسایی ها، زبان کردی اش بود.

چهارده سال بیشتر نداشت که آمدند قم و در کوران حوادث انقلاب علیه رژیم طاغوتی پهلوی قرار گرفت. آنروزها با کمک برادرش شهید مهدی زین الدین به انتشار اعلامیه ها و نوارهای امام خمینی (ره) که پدرشان در اختیارش قرار می داد می پرداخت و در درگیری های خیابانی و تظاهرات در شهر مقدس قم شرکت فعال داشت.

مجید به درس و مدرسه بسنده نکرد. در کنار درس و مشق هایش، دوره ی عکاسی و ماشین نویسی را هم گذراند. حوادث فشرده پس از به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی یکی پس از دیگری فرا رسیدند. شهید مجید زین الدین که از یکسو سازنده انقلاب بود نتوانست نسبت به مسائل انقلاب بی تفاوت بماند و از این روی دوره دبیرستان را با دغدغه جنگ و حضور در جبهه های مختلف گذراند. او که با شروع جنگ درس را رها کرد و خودش را به مناطق عملیاتی رسانده بود به تبعیت از امر مادر، چند ماهی در قم ماند، دیپلم که گرفت دوباره راهی منطقه شد.

پس از آن به عضویت سپاه پاسداران در لشکر علی ابن ابیطالب (ع) که برادرش مهدی فرماندهی آن را بعهده داشت درآمد و به واسطه آن جوش و خروش و استعدادی که در وی بود سرعت مراحل کمال را در ابعاد مختلف خصوصاً در بعد رزمی طی کرد و در قسمت اطلاعات و عملیات مشغول فعالیت گردیده و در لشکر ۱۷ مسئولیت فرماندهی یکی از تیپ ها را بر عهده گرفت.

شهید مجید زین الدین در پی شرکت در بسیاری از عملیاتها که آخرین آنها عملیات غرورآفرین خیبر بود ایثار و اخلاص خود را به اوج مراتب رساند و عاقبت به منزلگه مقصود شتافت و به همراه برادرش مهدی زین الدین در ۲۷ آبان ۱۳۶۳ بسوی دیار قرب الهی پرگشود و به جمع محفل عاشقان الله پیوستند.

یک شب مجید به همراه شش نیروی دیگر برای شناسایی وارد خاک عراق می شود. در حین شناسایی، نیروهای عراقی سربازی را می بینند. همراهان مجید سلاح های خود را می گذارند و فرار می کنند، اما مجید برای این که هم سلاح ها به دست دشمن نیفتد و هم این که کار شناسایی را تمام کند، می ماند .

برای این که از چشم دشمن پنهان بماند، وارد کانالی که در همان نزدیکی بوده می شود. کانال از آب گندیده و جسد های بوگرفته سربازان عراقی پر بود . خودش را در کانال ننگه می دارد تا بالاخره عراقی ها دور می شوند. مجید هم پس از پایان کار شناسایی به همراه سلاح ها برمی گردد، اما به خاطر قرار گرفتن در آب آلوده ی کانال تمام بدنش زخم می شود. زمانی که به خانه برگشت دهان و حتی روده هایش تاول زده بود. به طوری که نمی توانست هیچ نوع غذایی را وارد دهانش کند و تنها مایعات را ، آن هم با سختی زیاد وارد دهانش می کردند.

ویژگی های اخلاقی

شهید مجید زین الدین در بین رزمندگان چهره ای محبوب و مؤثر و در بین دوستان و خویشان و خانواده، مایه آرامش و غمخوار دیگران بشمار می رفت. قدرت بدنی و بازوان پرتوانش، تبحر وی در فنون مختلف رزمی و انفرادی، وی را از دیگران متمایز ساخته بود و همه این صفات همراه با شجاعت و تقوی و ایمان قلبی اش از او مجاهدی ساخته بود که یک تنه تا عمق مواضع دشمن نفوذ می کرد، از جنگلها و کوهها و دشت ها در زیر دید دشمن عبور می نمود و به جمع آوری اطلاعات و شناسایی مواضع دشمن می پرداخت.

خالصانه و گمنام کار می کرد. از اینکه دیگران متوجه او باشند یا اینکه کارهایش مورد توجه و در دید دیگران باشد فرار می کرد. حتی به گفته پدرش، یکبار قبل از شهادتش به منزل باز می گردد و همه عکسهایش را از آلبوم درمی آورد. می خواست تا اسیر شهرت و شهوت شهادت نشود و با خلوص بیشتری بار آخر به جبهه برود. باور قلبی او این بود، همین که خدا می داند کافی است حالا چه نیازی است بقیه بدانند.

مجید ۱۵ ساله بود که آقامهدی او را با خودش به جبهه برد. از فعالیت های آقامهدی زیاد شنیده می شد اما از مجید نه. انگار که در ابرها زندگی می کرد که هیچ اسمی از او نیست. هیچ وقت حاضر نشده از او فیلم و مصاحبه ای بگیرند. با اینکه در اطلاعات لشکر و دایم در جبهه بود، از این پنج سال جبهه مجید، جز رنگین کمانی کم رنگ چیزی باقی نمانده است. مجید دلش می خواست بی نام و خالصانه باشد که همین طور هم شد.

آن وقت ها بچه های حزب اللهی را با محاسن بلند و لباس بلند می شناختند. اما مجید این طور نبود. صورتش را اصلاح می کرد، سر و رو مرتب، موها شانه زده و خوش حالت. یک شیشه عطر هم می گذاشت توی جیب پیراهن نظامی اش. اصلاً به ظاهرش نمی آمد که اهل قرآن خواندن باشد و نماز شب...

خواهر شهید می گوید: «قبل از انقلاب از خرم آباد می آمدم قم؛ برای زیارت. بعد هم می رفتم جمکران. یک بار مجید خواب بود دلمان نیامد بیدارش کنیم، از مسجد که آمدم بیدار شده بود. گفت: «خواب امام زمان (عج) را دیدم؛ ایشان آمدند کنار من و دستی به سرم کشیدند و نوازشم کردند. بعد هم چیزی گذاشتند روی سرم...» تعبیر ما از خواب مجید این بود که در آینده عالم بزرگی خواهد شد؛ ولی خداوند خواب او را زیبا تعبیر کرد و تاجی پر افتخار بر سر او نهاد؛ تاج پر افتخار شهادت...»

همرزم شهید مجید زین‌الدین می‌گوید: «توی سد دز آموزش شنا می‌دیدیم. آقا مجید هم بود. خیلی خوب شنا می‌کرد. یکبار ساعت ۲ نیمه شب همه را بیدار کردند و ریختند توی آب. آقا مجید توی راه شوخی میکرد. میگفت: «جانوری در آب است به نام عبدالمای. شب‌ها می‌آید روی سطح آب. مواظب باشید اگر کسی پایتان یا شکمتان را گرفت بدانید که عبدالمای است.» می‌رفت زیر آب، چنگ میزد به شکم بچه‌ها و پاهایشان را می‌گرفت.»

خاطره‌ای از دوستان شهید زین‌الدین: «مجدیدیه موتور گازی داشت که هر روز صبح و عصر سوارش میشد و قارقار باش میومد مدرسه و برمیگشت. یه روز عصر که پشت همین موتور بود، رسید به چراغ قرمز. ترمز زد و ایستاد. یه نگاه به دور و برش کرد و موتور رو زد رو جک و رفت بالای موتور و فریاد زد: الله اکبر و الله اکبر... نه وقت اذان ظهر بود نه اذان مغرب.

اشهد ان لا اله الا الله ...

هرکی آقا مجید و نمیشناخت غش غش میخندید و متلک می‌انداخت و هرکسی هم میشناخت مات و مبهوت نگاهش میکرد که این مجید چش شده؟! قاطی کرده چرا؟! خلاصه چراغ سبز شد و ماشینا راه افتادن و رفتن و آشناها اومدن سراغ مجید که آقا مجید چطور شد یهو؟ حالتون خوب بود که! مجید یه نگاهی به رفقاش انداخت و گفت: مگه متوجه نشدید؟ پشت چراغ قرمز یه ماشین عروس بود که عروس توش بی حجاب نشسته بود و آدمای دورش نگاهش میکردند. من دیدم تو روز روشن جلو چشم امام زمان(عج) داره گناه میشه. به خودم گفتم چکار کنم که اینا حواسشون از اون خانوم پرت شه. دیدم این بهترین کاره! "همین"!

مرحوم عبدالرزاق زین‌الدین پدر شهیدان مجید و مهدی زین‌الدین در خصوص پنهان‌کاری مجید بیان کرد: روزی مجید در اوایل آغاز جنگ تحمیلی به مرخصی آمد. مادرش از او پرسید که در جبهه چه می‌خوری؟ او پاسخ داد: «اکثرا آبگوشت ماهی می‌خوریم.» بعدها متوجه شدیم که آن‌ها نان خشک‌ها را در آب رودخانه خیس می‌کنند و می‌خورند. مجید حتی مجروحیت را هم از ما پنهان می‌کرد.

زمانی که چند نفر از سپاه آمدند و خبر شهادت مجید و مهدی را دادند، درخواست عکس کردند تا بر روی اعلامیه چاپ کنند. تمام آلبوم‌ها را گشتیم، اما خبری از عکس مجید نبود. متوجه شدیم که او پیش از رفتن به منطقه عکس‌هایش را از آلبوم جمع کرده است.

شهدای ۱۳ آبان ۱۳۵۷

۱۳ آبان ۱۳۵۷ و روزهای قبل و بعد از آن، تظاهرات مختلفی علیه رژیم ستم‌شاهی انجام شد. یازدهم و دوازدهم آبان تظاهرات در دانشگاه تهران بدون درگیری پایان یافت. ۱۳ آبان، گروه‌های دانش‌آموزی به دنبال تعطیل شدن مدارس به دانشگاه تهران رفتند. هر لحظه بر تعداد تجمع‌کنندگان افزوده می‌شد. نیروهای نظامی محاصره دانشگاه را آغاز کردند و نیروهای ارتش جلوی در جنوبی دانشگاه مستقر شدند و به داخل محوطه دانشگاه گاز اشک‌آور شلیک کردند و سپس نیروهای ارتشی سر لوله مسلسل‌های خودکار خود را از میله‌های اطراف دانشگاه به سمت دانش‌آموزان و دانشجویان تجمع‌کننده داخل دانشگاه گرفتند و به آنان شلیک کردند.

تعدادی از دانش‌آموزان به خاک و خون غلطیدند و صدها نفر مجروح شدند.

این تظاهرات خونین شش ساعت ادامه داشت. با شدت گرفتن تظاهرات، دانش‌آموزان و دانشجویان به بیرون دانشگاه رفتند و خیابان‌های اطراف دانشگاه به محل زد و خورد تظاهرکنندگان و گارد ارتش تبدیل شد و ۳۰ نقطه تهران به آتش کشیده شد.

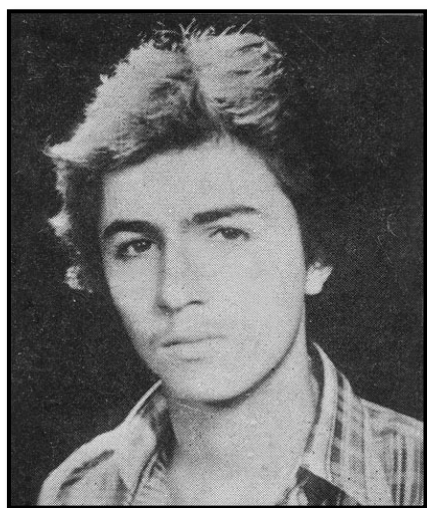
خبرگزاری‌ها تعداد شهدا را ۱۰ نفر اما دانشجویان حاضر در دانشگاه این تعداد را ۶۵ نفر اعلام کردند.

با وجود کم نظیر بودن قیام دانش‌آموزان در ۱۳ آبان ۵۷ و حساسیت و عظمت جایگاه شهدای آن، متأسفانه اطلاعات چندانی در مورد این شهدا وجود ندارد و فقط در حد چند نام مانند شهید ایرج استاد حسین، شهید منوچهر شجاعی، شهید محمد علی بیات، شهید مصطفی حاجیان و شهید علی‌اصغر مطلب‌نیا در فضای مجازی موجود است که اطلاعات چندانی هم از این شهیدان عزیز وجود ندارد. برخی از این شهدا نیز تاریخ شهادت‌شان دقیقاً در ۱۳ آبان نیست و در روزهای بعد به شهادت رسیده‌اند.

اما تنها یکی از شهدا است که در تظاهرات روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ به شهادت رسیده است و اطلاعات نسبتاً خوبی از این شهید و پدر بزرگوارشان در فضای مجازی موجود است. شهید سید مهدی سید فاطمی، سید شهیدان ۱۳ آبان ۱۳۵۷ است که آقازاده‌ای خاص و بزرگ است و کرامات عظیم و حیرت‌انگیزی از پدر گرامی و عارف‌اش آیت‌الله سید جواد سید فاطمی نقل گردیده است.

این خانواده اهل معنویت و فضیلت سه شهید دیگر نیز تقدیم اسلام و انقلاب اسلامی ایران نموده است. شهید گمنام امیررضا وداعی، شهید گمنام سعید اکبری و شهید امیر عامی مطلق، سه داماد این خانواده هستند که در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند.

شهید سید مهدی سید فاطمی _ سید شهیدان ۱۳ آبان



یادگار سیدجواد و طاهره خانم، یکم فروردین ماه سال ۱۳۴۰ در تهران به دنیا آمد. تا پایان دوره متوسطه در رشته علوم طبیعی درس خواند و دیپلم گرفت. سید مهدی سید فاطمی فرزند چهارم خانواده بود. از بچگی مظلوم و بسیار مهربان بود و به همه کمک می‌کرد. جوانان خوش سیما و خوش پوش و خوش صدای محل بود. هنوز هم که هنوز است صدای ضبط شده‌اش که قرآن می‌خواند، نزد خانواده موجود است. خانه‌شان در نازی‌آباد تهران بود و در مدرسه عدل نازی‌آباد که بعد از شهادتش به نام خودش نامگذاری گردید، درس می‌خواند.

در تمامی راهپیمایی‌های ضدطاغوت شرکت می‌کرد. از جوانان فعال محل بود و به همراه دوستانش به صورت مستمر در تظاهرات شرکت می‌کرد. یک روز گفته بود: «امام خمینی(ره) می‌آید ولی من آن روز نیستم.»

سید مهدی روز ۱۷ شهریور هم برای تظاهرات به میدان شهدا رفته بود.

در ۱۳ آبان ۱۳۵۷، تحصن دانشجویان و دانش‌آموزان در دانشگاه تهران یک هفته‌ای به طول انجامید.

سید مهدی هر روز به دانشگاه تهران برای شرکت در تظاهرات می‌رفت. ۱۳ آبان سال ۱۳۵۷ هم مثل چند روز قبل از آن، کاپشنش را پوشید و بعد از خوردن ناهار به سمت دانشگاه حرکت کرد. هوا کم کم تاریک می‌شد و هنوز خبری از سید مهدی نبود، اخبار وحشتناکی در محله مبنی بر شهادت دانش‌آموزان و دانشجویان معترض در دانشگاه تهران پیچیده بود. می‌گفتند ده‌ها نفر به شهادت رسیده‌اند اما کسی از هویت‌شان اطلاعی نداشت.

برادر بزرگ‌ترش برای گرفتن خبری از سید مهدی راهی محل تحصن شد اما تنها برگشت و خبری از سیدمهدی نداشت. سه روز گذشت و خانواده همه شهر را گشته بودند.

صبح روز چهارم، ناگهان صدای جیغ مادرش بلند شد که در گوشه‌ای از اتاق نشسته و گریه می‌کرد. پدر در حالی که رنگ به رخسار نداشت، گوشی تلفن در دستش بود. یکی از پرستارهای بیمارستان امام خمینی که از آشنایان خانواده بود، پیکر بی‌جان سیدمهدی را که به سردخانه می‌بردند، دیده و تلفنی اطلاع داده بود.

مردهای فامیل برای دریافت پیکر مطهر سیدمهدی و برگزاری مراسم تشییع بارها مراجعه کردند اما هربار به بهانه‌های مختلف از تحویل پیکر طفره می‌رفتند تا اینکه بعد از گرفتن پول تیرهایی که باعث زخمی شدن و شهادت سیدمهدی شده بود، پیکرش را تحویل دادند.

این شهید هفده ساله دانش‌آموز، سه تیر خورده بود، دو تیر به پا و یک تیر به قلبش اصابت کرده بود. اجازه ندادند پیکر شهید را به خانه ببرند و در نهایت فردای آن روز تشییع بزرگی در بهشت زهرا برگزار گردید و پیکر مطهر شهید سید مهدی سید فاطمی در قطعه ۱۷ بهشت زهرا، همان جایی که امام خمینی سخنرانی نمودند، به خاک سپرده شد.

خانم زهرا حسینی مادر گرامی شهید ابراز می‌دارد: هنگامی که روی صورتش را باز کردند و او را دیدم بسیار زیبا بود، خیلی خوشحالم که او در راه خدا و پیامبرش به شهادت رسید.

جریان مکاشفه شهادتِ فرزندِ آیت‌الله سید فاطمی

از آیت‌الله سید جواد سیدفاطمی کرامات عظیم و حیرت‌انگیزی نقل گردیده است. جریان مکاشفه شهادتِ فرزندشان آقا سیدمهدی، به نقل از کتاب قرار پرواز چنین است:

شهادت سید مهدی مصادف با روز ۱۳ آبان ۵۷ بود. او از مدتها قبل با تعدادی از دوستانش به فعالیت‌های منسجم و مخفیانه برای ضربه زدن بر پیکر ظلم و استبداد شاهی مشغول بودند و با توجه به این که پدرش روحانی بود، از تشویق‌ها و راهنمایی‌های او بی‌بهره نمی‌ماند. تلاطم و فعالیت‌های مبارزاتی او نزدیک به روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ بیشتر می‌شد.

یک روز یکی از پیرمردهایی که به مسجد می‌آمد و پشت سر آیت‌الله فاطمی نماز می‌خواند، به ایشان می‌گوید: «دیشب خواب دیدم شما از مکه آمده اید و در طبقه دوم منزلتان نشسته‌اید و مردم دسته دسته به دیدن شما می‌آیند، اما همه ناراحت و اندوهگین هستند.»

آیت‌الله فاطمی می‌فهمد اتفاقی در راه است، ولی چیزی نمی‌گوید که صبح روز ۱۳ آبان فرا می‌رسد. آیت‌الله فاطمی خود حادثه را چنین نقل می‌کند: «صبح زود بود و من در حالی که در اتاق خواب دراز کشیده بودم، متوجه شدم

صدای شیپور عزا فضا را پر کرده است؛ البته خواب نبودم و این صدای عجیب در عالم بیداری به گوشم می‌رسید. زود پیش خانواده‌ام رفتم و گفتم امروز کسی به بیرون از منزل نرود مخصوصاً سید مهدی را تأکید کردم، اما سید مهدی دور از چشم من از خانواده خداحافظی می‌کند و می‌گوید: به پدرم نگویید که من رفتم.

سید مهدی چند بار به خانواده گفته بود که من پیروزی این انقلاب را نمی‌بینم و همان روز گفته او تحقق یافت و تربت شهادت نوشید.»

آیت‌الله فاطمی می‌افزاید: «پس از شهادت سید مهدی و مراسم خاکسپاری، در منزل نشسته بودم، همسرم گفت: چون مردم برای دیدار شما می‌آیند بهتر است در طبقه بالا بنشینید که مستقل است و راحت‌تر هستید. من هم این کار را کردم. مردم از پله‌ها بالا می‌آمدند و دلجویی می‌کردند، فاتحه‌ای می‌خواندند و می‌رفتند. ناگهان من به خودم آمدم و متوجه خواب آن پیرمرد شدم و تعبیر آن را دریافتم که شهادت سید مهدی همچون مکه رفتن برای من بوده است و مهم‌ترین چیز در مکه قربانی است و ان‌شاءالله خداوند فرزندم را در راه اسلام قبول کرده است.»

خانواده جهاد و معنویت و فضیلت

سید جواد سید فاطمی، پدر شهید، روحانی معروف و عارفی بزرگ است؛ لذا ناگفته پیداست که یقیناً خانواده جهاد و معنویت و فضیلت است. به علت تربیت خانوادگی پدر، فرزندان با قرآن مانوس و بر قرآن متمرکز بودند. یکی از فرزندان به نام سید شمس‌الدین تحقیقات قوی در مسائل فقهی و حدیثی داشته و در زمینه مسائل دینی صاحب نظر است. یکی از دختران خانواده به نام سیده زهره سید فاطمی دکترای عرفان دارد و در حوزه علمیه روش تحقیق تدریس می‌نماید.

حاج سید جواد به دلیل ضعف جسمانی که بعد از شهادت سید مهدی عارض شد، نتوانست در جبهه حضور داشته باشد ولی در جهاد سازندگی فعال بود، منتهی سید شمس‌الدین و سید ناصرالدین فرزندان مرتب در جبهه بودند. پدرم با ایدئولوژی خاصی فرزندان را تربیت کرده بود به نحوی که همه جهاد را وظیفه خود می‌دانستند.

دامادهای شهید خانواده سید فاطمی

خانواده سید فاطمی، سه داماد شهید نیز تقدیم اسلام و انقلاب و نظام نموده است که دو نفرشان شهید گمنام و میهمانان ویژه حضرت فاطمه زهرا(س) هستند. شهید گمنام امیررضا وداعی یکی از دامادهای خانواده است که سال ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسید و یک فرزند دارد. امیر رضا دخترش را دید و در چهل‌روزگی او به معراج رفت. شهید دیگر خانواده فاطمی، شهید گمنام سعید اکبری است. شهید دیگر، شهید امیر عامی مطلق است که در سال ۱۳۶۶ در منطقه شلمچه در حالی که پدر دو فرزند ۳ و ۴ ساله به نام‌های علی و فاطمه بود، به عنوان بسیجی داوطلب به شهادت رسید.